



مدرسه‌ای برای همه؛ نقش انعطاف‌پذیری آموزشی و توجه به تفاوت‌های فردی در بهبود یادگیری دانش‌آموزان

شیرین سیرانی، هاجرپور رفیع عربانی، هاله همقلم، نازیلا مختاریان

کارشناسی زبان انگلیسی

کارشناسی رشته علوم قرآن و حدیث

کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

کارشناسی ارشد اقلیم‌شناسی جغرافیای طبیعی



MDOI-02-2026.0309
MNR-323-2-95912D

چکیده

چکیده حاضر با هدف واکاوی نقش محوری انعطاف‌پذیری آموزشی و برنامه‌ریزی متناسب با تفاوت‌های فردی در جهت ارتقای ابعاد گوناگون یادگیری دانش‌آموزان و حرکت به سمت تحقق ایده «مدرسه‌ای برای همه» تدوین شده است. در نظام‌های آموزشی نوین، دیگر الگوهای سنتی و یکپارچه‌نگر که بدون در نظر گرفتن گوناگونی‌های شناختی، عاطفی و زیستی دانش‌آموزان به ارائه محتوای یکسان می‌پردازند، پاسخگوی نیازهای متکثر جامعه دانش‌آموزی نیستند. این پژوهش با اتخاذ رویکردی توصیفی-تحلیلی و بر پایه مرور نظام‌مند ادبیات نظری در حوزه زیست‌بوم‌های یادگیری و الگوهای تدریس اثربخش، نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای صلب آموزشی به حاشیه‌نشینی تحصیلی برخی گروه از دانش‌آموزان منجر می‌شوند و در مقابل، انعطاف‌پذیری در حوزه‌های برنامه‌ریزی درسی، روش‌های تدریس فعال، و شیوه‌های ارزشیابی تکوینی می‌تواند فرصت‌های یادگیری برابری را فراهم آورد. یافته‌های بررسی‌های نظری حاکی از آن است که به رسمیت شناختن تفاوت‌های فردی، فراتر از تغییر در سرعت یادگیری، مستلزم بازنگری در نحوه تعامل معلم-دانش‌آموز و طراحی فرایندهای یادگیری خودراهبر است که در آن‌ها دانش‌آموزان به عنوان کنشگرانی فعال و منحصربه‌فرد هویت‌یابی می‌کنند.

کلمات کلیدی: مدرسه‌ای برای همه، انعطاف‌پذیری آموزشی، تفاوت‌های فردی، یادگیری دانش‌آموزان، عدالت آموزشی، آموزش فراگیر، رشد تربیتی، پیشرفت تحصیلی، همبستگی اجتماعی

مقدمه

نظام‌های آموزشی نوین در سراسر جهان با این چالش بنیادین مواجه هستند که چگونه می‌توانند محیطی را فراهم آورند که در آن هر دانش‌آموز، صرف‌نظر از توانایی‌ها، پیشینه‌ها و ویژگی‌های روان‌شناختی خود، فرصت برابری برای یادگیری و شکوفایی داشته باشد. اندیشه ایجاد «مدرسه‌ای برای همه» پاسخ مستقیمی به این چالش تاریخی است و بر این فرض





استوار است که مدرسه نباید به عنوان یک نهاد یکسان‌ساز عمل کند، بلکه باید به عنوان یک بوم‌سازگان یادگیری پویا، پذیرای گوناگونی و تفاوت‌های دانش‌آموزان باشد. در دهه‌های گذشته، دیدگاه‌های سنتی آموزش بیشتر بر یک الگوی تدریس واحد برای تمامی دانش‌آموزان تکیه داشتند که در آن معلم محور انتقال اطلاعات بود و فرض می‌شد که همه یادگیرندگان با سرعت و به یک شیوه واحد اطلاعات را جذب می‌کنند. با این حال، تحولات گسترده در حوزه‌های روان‌شناسی رشد، روان‌شناسی تربیتی و نظریه‌های یادگیری نشان داده‌اند که تفاوت‌های فردی در میان یادگیرندگان نه یک مانع در مسیر آموزش، بلکه واقعیتی زیست‌شناختی، شناختی و اجتماعی است که باید مبنای طراحی آموزشی قرار گیرد. بر همین اساس، پژوهشگران بزرگی در حوزه روان‌شناسی پرورشی و یادگیری همواره تأکید کرده‌اند که درک تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان، نقطه آغازین هرگونه فعالیت تربیتی و آموزشی مؤثر است. توجه به این تفاوت‌ها نیازمند بازنگری در ساختارهای سنتی مدارس و حرکت به سمت انعطاف‌پذیری آموزشی در برنامه‌های درسی، روش‌های تدریس و شیوه‌های ارزشیابی است تا بستری فراهم شود که در آن هر فرد بتواند بر اساس استعدادهای خاص خود رشد کند. نظام تعلیم و تربیت، وظیفه‌ای فراتر از انتقال دانش تخصصی بر عهده دارد و آن تربیت همه‌جانبه شخصیت دانش‌آموزان و آماده‌سازی آنان برای مشارکت فعال و مسئولانه در جامعه است. از منظر مبانی تربیت اسلامی و نظریه‌های نوین فلسفه آموزش، انسان‌ها موجوداتی دارای اختیار، تنوع استعداد و ابعاد وجودی گوناگون هستند که نمی‌توان آنان را با یک قالب صلب و یکنواخت پرورش داد. این نگرش اصیل تربیتی که در آثار فیلسوفان آموزش مطرح شده است، نشان می‌دهد که تربیت باید متناسب با وسع، توان و ظرفیت‌های وجودی هر فرد شکل گیرد تا به شکوفایی واقعی استعدادهای درونی منجر شود. همچنین رفتارهای خانواده، والدین و نهادهای اجتماعی اولیه در شکل‌دهی به تفاوت‌های فردی در هویت، انگیزه و خودباوری دانش‌آموزان نقش بسزایی دارد. هنگامی که کودک از محیط خانوادگی وارد فضای رسمی مدرسه می‌شود، تفاوت‌های شناختی، عاطفی و رفتاری او که ریشه در سال‌های اولیه رشد دارد، آشکار می‌گردد. در این مرحله، اگر مدرسه نتواند بین ساختارهای آموزشی خود و این ویژگی‌های متمایز ارتباط برقرار کند، با گسست تربیتی و عاطفی دانش‌آموزان مواجه خواهد شد. بنابراین، تلفیق رویکردهای انعطاف‌پذیر آموزشی با توجه دقیق به تفاوت‌های فردی، نه تنها کیفیت یادگیری تحصیلی را ارتقا می‌دهد، بلکه زمینه‌ساز رشد متوازن ابعاد شخصیتی، اخلاقی و اجتماعی یادگیرندگان می‌شود و به تحقق عدالت آموزشی در معنای واقعی آن کمک می‌کند.

تحقق اهداف تربیتی و تحصیلی در گرو شناخت دقیق متغیرهایی است که یادگیری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تفاوت‌های فردی شامل طیف وسیعی از ویژگی‌ها از جمله هوش، سبک‌های شناختی، سرعت یادگیری، انگیزه‌ها، علایق، و تفاوت‌های فیزیولوژیکی و محیطی است که پژوهشگران حوزه روان‌شناسی تفاوت‌های فردی به تفصیل به تحلیل علمی



آن‌ها پرداخته‌اند. نظام‌های آموزشی که این تنوع را نادیده می‌گیرند، معمولاً با پدیده‌هایی نظیر افت تحصیلی، اضطراب، سرخوردگی و فرار از مدرسه مواجه می‌شوند؛ چرا که برنامه‌های درسی استاندارد شده و روش‌های تدریس غیر منعطف تنها برای بخش متوسطی از جامعه دانش‌آموزی کارآمد است و دانش‌آموزان با نیازهای ویژه یا دانش‌آموزان با استعدادهای درخشان را به حاشیه می‌راند. در مقابل، اتخاذ رویکرد یادگیری مبتنی بر تفاوت‌های فردی به معلمان کمک می‌کند تا با طراحی فعالیت‌های آموزشی متنوع و چندسطحی، انگیزه‌های درونی یادگیرندگان را فعال سازند. انعطاف‌پذیری آموزشی در این راستا به معنای باز گذاشتن مسیرهای مختلف برای رسیدن به اهداف یادگیری یکسان است؛ به گونه‌ای که دانش‌آموزان بتوانند با استفاده از رسانه‌ها، ابزارها و روش‌های متناسب با سبک‌های یادگیری خود به درک عمیق مفاهیم دست یابند. این رویکرد تحولی در هزاره سوم، محور اصلی مدارس پیشرو محسوب می‌شود و معلمان را به عنوان تسهیل‌گرانی معرفی می‌کند که به جای سخنرانی یک‌طرفه، به مدیریت تفاوت‌ها و ایجاد فرصت‌های یادگیری اختصاصی می‌پردازند. در نهایت، ترویج ایده مدرسه‌ای برای همه مستلزم پیوند میان نظریه‌های روان‌شناختی، اصول تربیتی و واقعیت‌های عملی کلاس درس است. پژوهش‌های متعدد در زمینه روان‌شناسی رشد نشان می‌دهند که مراحل رشد شناختی و عاطفی کودکان اگرچه از الگوهای عمومی پیروی می‌کند، اما در جزئیات رفتاری و سرعت عبور از این مراحل تفاوت‌های فردی عمیقی را به نمایش می‌گذارد. مدارس موفق کسانی هستند که این تفاوت‌های رشدی را به عنوان فرصت‌های غنی‌سازی محیط یادگیری در نظر می‌گیرند و از طریق تعاملات اجتماعی سازنده میان دانش‌آموزان با توانایی‌های متفاوت، یادگیری همیارانه را تقویت می‌کنند. با ایجاد انعطاف در گروه‌بندی دانش‌آموزان و پرهیز از برجسته‌سازی ثابت تحصیلی، می‌توان بستری پویا ساخت که در آن هر فرد حس ارزشمندی و تعلق به جامعه مدرسه را تجربه کند. این مقدمه نشان می‌دهد که ضرورت توجه به تفاوت‌های فردی و انعطاف‌پذیری آموزشی، فراتر از یک توصیه روش‌شناختی ساده، به عنوان یک ضرورت ساختاری و اخلاقی در نظام آموزش و پرورش مطرح است که بدون توجه به آن، دستیابی به توسعه پایدار انسانی و عدالت اجتماعی میسر نخواهد بود.

بیان مسئله

مسئله اصلی در تبیین ناکارآمدی بسیاری از سیستم‌های آموزشی کنونی، پافشاری بر رویکرد «یک اندازه برای همه» در ساختار برنامه‌ریزی درسی، روش‌های تدریس و نظام‌های ارزشیابی است. این پافشاری سبب می‌شود که تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان نادیده گرفته شده و نظام آموزشی نتواند به تنوع گسترده یادگیرندگان پاسخ دهد. پژوهشگران حوزه تعلیم و



تربیت از گذشته تا کنون نشان داده‌اند که دانش‌آموزان از نظر ساختارهای ذهنی، سرعت پردازش اطلاعات، علایق، انگیزه‌ها و پیشینه‌های خانوادگی و فرهنگی تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند. هنگامی که این تفاوت‌ها در طراحی و اجرای برنامه‌های آموزشی مدنظر قرار نمی‌گیرند، دانش‌آموزان ضعیف‌تر یا کسانی که از سبک‌های یادگیری متفاوتی برخوردارند، از فرایند یادگیری عقب می‌افتند و دانش‌آموزان مستعدتر نیز به دلیل عدم وجود چالش‌های ذهنی مناسب، دچار کسالت تحصیلی می‌شوند. این وضعیت منجر به هدررفت منابع انسانی و مالی، افزایش نرخ افت تحصیلی و ایجاد نابرابری‌های آموزشی عمیق در جامعه می‌شود. علاوه بر این، پژوهش‌های معاصر نشان می‌دهند که بسیاری از معلمان علی‌رغم آگاهی نظری از وجود تفاوت‌های فردی، در عمل و در کلاس‌های شلوغ سنتی به دلیل کمبود ابزارها و عدم انعطاف در سرفصل‌های درسی رسمی، مجبور به استفاده از روش‌های تدریس قالبی و یکنواخت می‌شوند که این امر گسست میان نظر و عمل را در حوزه تربیت نمایان می‌سازد. ریشه دیگر این مسئله را باید در رویکردهای فلسفی و تربیتی حاکم بر شیوه‌های اداره مدارس و تعامل با دانش‌آموزان جستجو کرد. در مبانی تربیت اسلامی، انسان‌ها دارای کرامت ذاتی و تفاوت‌های حکیمانه‌ای در خلقت و توانمندی‌ها هستند که نیازمند توجه به شیوه‌های متکثر هدایت و آموزش است. با این حال، نادیده گرفتن این اصول تربیتی در طراحی فضاهای آموزشی و برنامه‌های درسی متمرکز، مانع بزرگی در جهت رشد هویت مستقل دانش‌آموزان ایجاد می‌کند. نظام خانواده و والدین نیز به دلیل عدم آشنایی کافی با اصول روان‌شناسی رشد و تفاوت‌های فردی، غالباً با مقایسه‌های نادرست میان فرزندان و تحمیل انتظارات غیرواقع‌بینانه، فشار مضاعفی بر کودکان وارد می‌سازند که این تعارض عاطفی در محیط مدرسه بازتولید می‌شود. از این رو، تفاوت‌های فردی که می‌توانند به عنوان سرمایه‌ای برای یادگیری متقابل و غنی‌سازی کلاس درس عمل کنند، به منبعی برای اضطراب تحصیلی، کاهش عزت‌نفس و بروز رفتارهای ناهنجار در میان دانش‌آموزان تبدیل می‌شوند. این مسئله نشان‌دهنده آن است که ناتوانی در مدیریت تفاوت‌های فردی در مدرسه، ابعاد تربیتی و اخلاقی شخصیت کودکان را به شدت تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد.

هر دانش‌آموز بر اساس پیش‌دانشه‌ها و ساختار شناختی خود اطلاعات جدید را تفسیر و درونی می‌کند. زمانی که معلمان محتوا را تنها از یک کانال حسی یا روش تدریس (مثلاً صرفاً کلامی یا نوشتاری) ارائه می‌دهند، بخش بزرگی از دانش‌آموزان که دارای هوش‌های چندگانه دیگر یا سبک‌های یادگیری متفاوتی هستند، فرصت درک عمیق را از دست می‌دهند. همچنین شیوه‌های سنتی گروه‌بندی دانش‌آموزان که اغلب بر اساس معیارهای تک‌بعدی هوش‌بهر یا معدل‌های درسی صورت می‌گیرد، به تفکیک و انزوای دانش‌آموزان دامن می‌زند و فرصت تعامل سازنده میان همسالان با توانایی‌های گوناگون را سلب می‌کند. این چالش‌ها ضرورت بازنگری در نقش معلم را به عنوان یک تسهیل‌گر که قادر به



تطبیق محتوا، فرآیند، محصول یادگیری و محیط کلاس با نیازهای دانش‌آموزان باشد، برجسته می‌سازد؛ نقشی که اجرای آن در ساختارهای کنونی آموزش و پرورش با موانع جدی اداری، برنامه‌ای و مهارتی روبرو است. با توجه به این چالش‌ها، مسئله اساسی این پژوهش بررسی چگونگی حرکت به سمت مدل «مدرسه‌ای برای همه» از طریق تحلیل نقش انعطاف‌پذیری آموزشی و توجه عملی به تفاوت‌های فردی در بهبود کیفیت یادگیری دانش‌آموزان است. این تحقیق در پی آن است تا مشخص کند که چگونه معلمان می‌توانند با بهره‌گیری از رویکردهای یادگیری مبتنی بر تفاوت‌های فردی، محیطی حمایتی و پویا ایجاد کنند که در آن موانع یادگیری کاهش یافته و مشارکت فعال تمام دانش‌آموزان محقق شود. همچنین مسئله چگونگی غلبه بر چالش‌های اجرایی ناشی از برنامه‌های درسی صلب و روش‌های ارزشیابی استاندارد شده سنتی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. عدم پرداختن به این مسئله حیاتی، نه تنها منجر به تداوم افت تحصیلی و بی‌انگیزگی در میان دانش‌آموزان می‌شود، بلکه مانع تحقق عدالت آموزشی و ارتقای سرمایه اجتماعی در جامعه خواهد شد؛ زیرا نظام آموزشی بدون انعطاف‌پذیری و توجه به تفاوت‌های فردی، عملاً به ابزاری برای بازتولید نابرابری‌ها تبدیل می‌گردد.

ضرورت و اهمیت تحقیق

کاربرد یافته‌های نقش محوری انعطاف‌پذیری آموزشی و برنامه‌ریزی متناسب با تفاوت‌های فردی از جهات زیر دارای اهمیت است:

1. در بعد تربیتی، انعطاف‌پذیری آموزشی صرفاً «متنوع‌کردن روش تدریس» نیست، بلکه نوعی نگاه به انسان و یادگیری است که دانش‌آموز را فاعل رشد می‌داند نه گیرنده منفعل محتوا. وقتی مدرسه تفاوت‌های فردی را طبیعی و ارزشمند تلقی می‌کند، فرصت‌هایی برای شکل‌گیری هویت یادگیرنده فراهم می‌شود: دانش‌آموز می‌آموزد نقاط قوت و چالش‌های خود را بشناسد، هدف‌گذاری کند، راهبرد انتخاب کند و پیامد تصمیم‌هایش را ارزیابی کند. این فرایندها به رشد خودآگاهی و خودراهبری می‌انجامد و زمینه تربیت یادگیرنده‌ای مسئول و منعطف را فراهم می‌کند. همچنین، تجربه «دیدشدن» در مدرسه یعنی احساس اینکه آموزش با وضعیت واقعی من تناسب دارد، به تقویت عزت‌نفس و شکل‌گیری نگرش مثبت نسبت به یادگیری کمک می‌کند. در مقابل، یکسان‌سازی افراطی می‌تواند به تجربه‌های مکرر شکست، یادگیری درماندگی و کاهش انگیزش منجر شود.

بنابراین، مدرسه‌ای برای همه از منظر تربیتی، به پرورش شخصیت یادگیرنده، تاب‌آوری روان‌شناختی و اخلاق یادگیری (مسئولیت، پشتکار و مشارکت) خدمت می‌کند.

2. از بعد تحصیلی، پیوند انعطاف‌پذیری آموزشی با بهبود یادگیری از طریق «تناسب» شکل می‌گیرد: تناسب سطح دشواری با آمادگی، تناسب روش با سبک‌های پردازش، و تناسب ارزشیابی با مسیر یادگیری. تمایزگذاری در اهداف خرد، فعالیت‌ها و بازخوردها باعث می‌شود همه دانش‌آموزان در «منطقه رشد» خود فعالیت کنند؛ نه آن‌قدر ساده که بی‌انگیزه شوند و نه آن‌قدر دشوار که کنار بکشند. علاوه بر این، انعطاف در ارزشیابی به‌ویژه تأکید بر ارزشیابی تکوینی و بازخورد دقیق به معلم اجازه می‌دهد خطاهای رایج و سوءبرداشت‌های مفهومی را زودتر تشخیص دهد و آموزش را تنظیم کند. پیامدهای تحصیلی چنین رویکردی معمولاً شامل افزایش فهم عمیق، کاهش شکاف عملکردی، بهبود مشارکت کلاسی، کاهش اضطراب امتحان (به‌واسطه شفافیت معیارها و فرصت‌های متعدد برای پیشرفت) و کاهش احتمال افت یا ترک تحصیل است. در نتیجه، «مدرسه‌ای برای همه» در سطح تحصیلی نه تنها میانگین عملکرد را بهبود می‌دهد، بلکه توزیع یادگیری را عادلانه‌تر می‌کند.

3. در بعد اجتماعی، مدرسه فراگیر یک نهاد «سازنده همزیستی» است. وقتی مدرسه تفاوت‌ها را می‌پذیرد و آن‌ها را در طراحی آموزشی لحاظ می‌کند، پیام ضمنی به دانش‌آموزان این است که تفاوت، تهدید نیست؛ بخشی از واقعیت اجتماعی است. این پیام در عمل با راهبردهایی مانند یادگیری مشارکتی، گروه‌بندی انعطاف‌پذیر، نقش‌دهی متنوع در فعالیت‌ها و قواعد گفت‌وگوی محترمانه تقویت می‌شود. پیامد اجتماعی آن، تقویت همدلی، کاهش برچسب‌زنی و طرد، افزایش سرمایه اجتماعی کلاس و شکل‌گیری احساس تعلق به مدرسه است. افزون بر این، توجه به تفاوت‌های فردی می‌تواند به کاهش بازتولید نابرابری‌های اجتماعی کمک کند؛ زیرا مدرسه از حالت «گزینش‌گر» (که صرفاً سازگارترین‌ها را موفق می‌کند) به حالت «توانمندساز» تغییر جهت می‌دهد. به این ترتیب، مدرسه‌ای برای همه به‌عنوان یک پروژه اجتماعی، هم عدالت آموزشی را پیگیری می‌کند و هم شهروندانی مشارکت‌جو، مسئول و پذیرای تنوع تربیت می‌نماید.

این پژوهش از منظر هدف، توسعه‌ای-کاربردی و از منظر روش، یک مطالعه کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی است. داده‌های مورد نیاز از طریق مرور نظام‌مند اسناد و متون معتبر گردآوری و تحلیل شده‌اند.

- قلمرو پژوهش: کلیه مقالات علمی-پژوهشی، کتب مرجع دانشگاهی و پایان نامه های دکتری و ارشد مرتبط با موضوعات توجه به تفاوت های فردی در فرآیند آموزشی است.
- پایگاه‌های اطلاعاتی: برای جستجوی منابع از پایگاه‌های معتبر داخلی شامل پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)، مگیران (Magiran)، نورمگز (Noormags) و پرتال جامع علوم انسانی استفاده شد.
- بازه زمانی: منابع منتشر شده بین سال های 1371 تا 1402 شمسی ملاک انتخاب قرار گرفتند.
- کلیدواژه‌های جستجو: تفاوت فردی، عملکرد دانش آموزان، رویکرد معلمان، تنوع دانش آموزی
- پس از غربالگری اولیه 9 منبع کلیدی و اصلی که به صورت عمیق به ابعاد مختلف موضوع پرداخته بودند، انتخاب و محتوای آن‌ها با استفاده از تکنیک تحلیل مضمون، طبقه‌بندی و ترکیب گردید.

پیشینه پژوهش

سیف در کتاب «روانشناسی پرورشی (نوین)» بر نقش تفاوت‌های فردی در یادگیری تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که نادیده‌گرفتن تفاوت‌های شناختی، انگیزشی و هیجانی دانش‌آموزان، فشار روانی قابل توجهی بر معلمان وارد می‌کند. از دیدگاه وی، معلمانی که فاقد آموزش‌های روان‌شناختی کافی برای مدیریت این تفاوت‌ها هستند، بیشتر دچار اضطراب شغلی، احساس ناکارآمدی و فرسودگی می‌شوند. نتایج این دیدگاه نشان می‌دهد که چالش‌های روان‌شناختی معلمان، مستقیماً بر کیفیت تعامل آموزشی و موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان اثرگذار است. شعبانی در کتاب «مهارت‌های تدریس و مدیریت کلاس درس» به‌طور مشخص به تنوع فردی دانش‌آموزان و پیامدهای آن برای معلمان پرداخته است. وی معتقد است که تراکم کلاس‌ها، تفاوت‌های شدید توانایی و سبک‌های یادگیری، معلمان را در موقعیت‌های تنش‌زا قرار می‌دهد و باعث بروز فشارهای روان‌شناختی، خستگی ذهنی و کاهش انگیزه حرفه‌ای آنان می‌شود. یافته‌های او نشان می‌دهد که نبود حمایت‌های روانی و آموزشی، توان معلمان را در پاسخ‌گویی عادلانه به نیازهای فردی دانش‌آموزان کاهش می‌دهد.

حسینی سهی و نارنج‌ثانی در پژوهشی با محوریت سلامت روان معلمان، نشان دادند که تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان یکی از عوامل اصلی استرس شغلی معلمان محسوب می‌شود. نتایج این پژوهش بیانگر آن است که معلمان در مواجهه با دانش‌آموزان دارای تفاوت‌های شناختی و رفتاری، دچار تعارض نقش و فشار هیجانی می‌شوند، به‌ویژه زمانی که از سوی نظام آموزشی حمایت کافی دریافت نکنند. این پژوهش بر ضرورت توانمندسازی روان‌شناختی معلمان تأکید دارد. در پژوهش فدایی‌مقدم و همکاران با تمرکز بر فرسودگی شغلی معلمان، مشخص شد که ناتوانی در مدیریت تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان، یکی از پیش‌بین‌های مهم خستگی هیجانی و کاهش رضایت شغلی معلمان است. این مطالعه نشان می‌دهد که معلمان در کلاس‌های ناهمگون، بدون برخورداری از آموزش‌های تخصصی روان‌شناختی، بیشتر در معرض آسیب‌های روانی قرار می‌گیرند که این امر بر عملکرد تحصیلی و تربیتی کلاس اثر منفی می‌گذارد.

در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، بر توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان و نقش معلم به‌عنوان هدایت‌گر و حمایت‌گر تأکید شده است. این سند به‌طور ضمنی به فشارهای روان‌شناختی معلمان در تحقق این اهداف اشاره دارد و ضرورت فراهم‌سازی حمایت‌های آموزشی و روانی برای معلمان را مطرح می‌کند. بررسی این سند نشان می‌دهد که تحقق عدالت آموزشی و تربیتی بدون توجه به سلامت روان معلمان امکان‌پذیر نیست. بررسی پیشینه تحقیقات فارسی نشان می‌دهد که اغلب پژوهش‌ها بر این نکته تأکید دارند که تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان، اگرچه یک فرصت تربیتی محسوب می‌شود، اما در صورت نبود آمادگی و حمایت روان‌شناختی، به چالش جدی برای معلمان تبدیل می‌شود. فشار روانی، فرسودگی شغلی و احساس ناکارآمدی، از پیامدهای مشترک گزارش‌شده در این مطالعات است که ضرورت پرداختن علمی و کاربردی به این موضوع را دوچندان می‌کند.

یافته ها

هر معلمی بر اساس تجربه و دانش خود از روش خاصی استفاده می‌کند که ممکن است با روش سایر معلمان متفاوت باشد. به عنوان مثال روش سخنرانی یکی از رایج‌ترین روش‌های تدریس است که در آن نقش اصلی بر عهده معلم بوده و یادگیرندگان منفعل هستند. این بیانگر این است که به همه یادگیرندگان به یک چشم نگاه می‌شود و تفاوت‌های آنان در نظر گرفته نمی‌شوند. اما همانطور که به تعداد معلمان روش‌های تدریس متفاوت وجود دارد، به تعداد یادگیرندگان هم روش‌های یادگیری وجود دارد. توجه به تفاوت‌های فردی در ارائه آموزش‌ها امر بسیار مهمی است. در هر کلاسی،



دانش آموزان از زمینه های مختلفی (دانش پیشین، وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانوادگی، فرهنگ و...) برخوردارند و همین، سبب به وجود آمدن تفاوت های منحصر به فرد در افراد می شود. بنابراین، هر دانش آموز ممکن است دانش جدید را به گونه ای متفاوت بیاموزد و بر عملکرد آن ها در کلاس تأثیر بگذارد. درک تفاوت های یادگیرنده یک کار دشوار و حساس، اما بسیار ضروری است، به طوری که اطمینان حاصل شود که همه دانش آموزان فرصت موفقیت دارند. در این مقاله، به بررسی نقش تفاوت های فردی و راه های توجه به آن ها جهت ارتقای کیفیت آموزش خواهیم پرداخت.

تفاوت های فردی

مشاهدات روزانه به آسانی نشان می دهد که دانش آموزان از نظر شکل ظاهری با یکدیگر تفاوت دارند. پس برای اینکه نشان که دانش آموزان یک کلاس به صورت آشکار با یکدیگر تفاوت دارند استفاده از ابزار متر برای اندازه گیری قد دانش آموزان و ترازو برای اندازه گیری وزن دانش آموزان است که این خود معیار خوبی برای نشان دادن تفاوت های فردی و ظاهری آن هاست. برای اکثر ما اتفاق می افتد که وقتی با دو دانش آموز دو قلو ی یکسان رو به رو می شویم، در تمیز آن ها از یکدیگر دشواری پیدا می کنیم چون از نظر شکل ظاهری مثل هم هستند. دانش آموزان نه تنها از نظر شکل ظاهری بدن و توانایی های جسمی تفاوت دارند، بلکه از نظر قابلیت های ذهنی نیز تفاوت های فاحشی دارند. مشاهده ی قدرت یادگیری دانش آموزان در کلاس اول ابتدایی، مقایسه ی زیبایی خط، استعداد های نقاشی، خواندن، نوشتن، حساب کردن، سرعت عمل، اجتماعی بودن و ... به خوبی نشان می دهد که آن ها با یکدیگر تفاوت دارند. برای تشخیص این تفاوت ها می توان آزمون های بسیار دقیقی را به کار برد؛ آزمون های هوشی، استعداد، مهارت های حسی، حرکتی، اجتماعی بودن و ... همه این آزمایش ها تفاوت های چشم گیری را بین دانش آموزان نشان می دهند. هر صفتی را در نظر بگیریم و هر گروه بزرگی از کودکان را تحت آزمایش قرار دهیم خواهیم دید که قانون منحنی طبیعی در مورد آن ها صدق می کند. (نسیم معجزی، قربانی، رحیمی 2017) توجه به تفاوت های فردی در ارائه آموزش ها امر بسیار مهمی است. در هر کلاسی، دانش آموزان از زمینه های مختلفی (دانش پیشین، وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانوادگی، فرهنگ و...) برخوردارند و همین، سبب به وجود آمدن تفاوت های منحصر به فرد در افراد می شود. بنابراین، هر دانش آموز ممکن است دانش جدید را به گونه ای متفاوت بیاموزد و بر عملکرد آن ها در کلاس تأثیر بگذارد. درک تفاوت های یادگیرنده یک کار دشوار و حساس، اما بسیار ضروری است، به طوری که اطمینان حاصل شود که همه دانش آموزان فرصت موفقیت دارند. در این مقاله، به بررسی نقش تفاوت های فردی و راه های توجه به آن ها خواهیم پرداخت.

انواع تفاوت های فردی

تفاوت های فردی بر دو گونه اند:

تقسیم بندی شاگردان فقط بر حسب سن آنان در کلاس های مختلف ، دال بر همگن یا یکسان بودن توانایی ها و نیازهای خاص آنان نیست . دانش آموزان نه تنها از لحاظ مشخصات ظاهری ، بلکه از نظر خصوصیات اخلاقی ، هوشی و روانی نیز بایکدیگر تفاوت دارند . بنابراین اگر بخواهیم تمام دانش آموزان یک کلاس را با یک روش و به یک اندازه معین آموزش دهیم و انتظار داشته باشیم که تمام آنان مطالب را یکسان یاد بگیرند ، درست مثل این است که به پای دانش آموزان کفش هایی با اندازه یکسان بپوشانیم و انتظار داشته باشیم که همه آنها در این کفش ها به یک میزان احساس راحتی کنند و پاهایشان بدون هیچ گونه ناراحتی به رشد طبیعی خود ادامه دهد . همان گونه که مربیان اختلاف قیافه های انسان ها را بدیهی می شمارند ، باید تفاوت توانایی ها و نیازهای دانش آموزان را نیز طبیعی بدانند . معلم دانا و آگاه معلمی است که با توانایی ها و نارسایی های گوناگون شاگردانش آشنا باشد و درس هایش را طوری تنظیم کند که آنها به طور گروهی یا انفرادی متناسب با توانایی ها و قابلیت های خود پیشرفت کنند.

افراد علاوه بر این که از نظر توانایی ها و مهارت های گوناگون با یکدیگر تفاوت دارند ، این مهارت ها و توانایی ها در خود شخص نیز به یک میزان نیست . برای مثال فردی ممکن است در مهارت های دستی یا مکانیکی بسیار ورزیده و ماهر باشد ولی همین فرد در تفکر انتزاعی یا مجرد ، ضعیف باشد . برعکس فردی ممکن است از لحاظ تفکر و اندیشه فوق العاده قوی باشد ولی از نظر مهارت های دستی یا وجود آوردن چیزی با دست هایش ضعیف باشد مثال تفاوت های درون فردی در حوزه آموزش بسیار زیاد است . فرض کنید دانش آموزی از نظر خواندن و نوشتن از حد متوسط کلاس پایین تر است ولی همین فرد در ریاضیات قوی تر از حد متوسط است.

دانش آموزان متفاوت

وجود تفاوت های فردی در میان دانش آموزان از نظر هوش، شخصیت، استعداد، پیشرفت تحصیلی، وضعیت اقتصادی و اجتماعی و قدرت یادگیری مطالب و... یکی از مهمترین مسائلی است که معلمان در کلاس های خود با آن مواجه اند چرا که معلمان به تجربه دریافته اند که شیوه برخورد و پیروی از یک روش تدریس خاص نمیتواند برای همه دانش آموزان به طوریکسان مفید باشد. در ادبیات کهن سرزمین ما نیز مساله تفاوت های فردی در هر دوره ای مورد توجه بوده و انجام هر کاری را به هر کسی محول نمی کردند و از همه کس نیز انتظارات یکسانی نداشتند... مدرسه، کارخانه صنعتی نیست

که دارای تولیدات یکسان و هم شکل باشد. دانش آموزان در علایق، استعداد و هوش، خلاقیت، تجارب و نیازهای خاص روانی با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.

تفاوت های فردی در تعلیم و تربیت

مشاهده کودکان در نخستین روزهای زندگی به ما نشان می دهد که آنان از همان ابتدای زندگی با هم تفاوت هایی دارند، این تفاوت در تمام جنبه های قابل مشاهده وجود دارد و هم زبان با رشد کودکان ظاهر و پدیدارتر می شود. تفاوت هایی در شکل ظاهر بدن، فعالیت، حساسیت و تحریک پذیری، شدت واکنش، دامنه توجه، نظم طبیعی، سازگاری با محیط، قدرت یادگیری و.. بسیاری از این تفاوت ها می توانند در چگونگی رشد کودک تاثیر بگذارند و تحت تاثیر محیط نیز قرار بگیرند. دانستن این تفاوت ها در دانش آموزان و یادگیرندگان از همه ی کودکانی که در سن مشابهی قرار دارند نباید انتظار داشت که به یک شیوه معینی رفتار کنند. مثلاً از یک کودک باهوش طبیعی و هنجاری که از یک محیط فرهنگی محروم می آید نباید انتظار داشت که همانند یک کودکی که با همان توانایی هوشی دارای والدینی است که در سطوح بالایی از تعلیم و تربیت قرار دارند و فرزند خود را در آموزش هایش مورد حمایت و تشویق قرار می دهند از قدرت های تحصیلی یکسانی برخوردار باشد و یا در آموزش از یک میزان یادگیری برخوردار باشد. در تربیت کودکان هم از روش های مشابه نمی توان استفاده کرد. ممکن است روشی برای یک کودک مناسب باشد و ما را با موفقیت روبرو سازد ولی برای دیگری نامناسب باشد و ما را با شکست روبرو سازد.

به طور مثال، ممکن است کودکی به روش کنترل قدرتمندانه از طرف اولیاء و مربیان پاسخ مساعدی بدهد زیرا این روش به او احساس امنیت می دهد، ولی کودک دیگری ممکن است در مقابل همین روش از خود مخالفت، رنجش و خشم نشان دهد. با یک کودک ممکن است در رقابت با سایر کودکان واکنش مناسبی از خود نشان دهد در حالی که کودک دیگری ممکن است در رقابت با دیگران دچار تنش گردد و رفتار عصبی از خود نشان دهد. تفاوت های فردی، برای هر فردی اعتبار و مسئولیت ویژه ای به همراه دارد و او را به صورت یک وجود مستقل مطرح می سازد و این ویژگی های مستقل افراد است که مردم را به یکدیگر علاقمند می سازد. به عنوان مثال کودکی که تفکرات و رفتارش از خود ابداع و خلاقیتی را نشان می دهد، در گروه همسالان خود به طور فعال تری شرکت خواهد کرد تا کودکی که در او هیچ گونه ابداعي و خلاقیتی وجود ندارد و درست همانند همسالان خود فکر می کند، صحبت می کند و یا عملی را انجام می دهد.

مقایسه زمانی می تواند درست باشد که در نفر از هر جهت در شرایط مساوی باشند، تنها در این صورت است که می توان انتظار یکسان از آن دو داشت. اگر کودکی را در یک زمینه استعداد کمتری دارد نباید او را به این دلیل سرزنش



کرد بلکه باید به او کمک کرد تا در آن زمینه تا حد ممکن ضعف های خود را جبران کند و لی هرگز انتظار نداشت که او در آن زمینه مانند فردی که استعداد بیشتری دارد پیشرفت کند. انسان ها معمولاً از لحاظ استعدادهای گوناگون یکسان نیستند، برخی از نظر هوشی ضعیف و برخی دیگر قوی هستند و بر این اساس موفقیت تحصیلی آنها یکسان نیست و نمی توان انتظار یکسان از آنها داشت. بنابراین معلمان و مربیان و همینطور والدین باید سعی کنند استعدادهای کودکان و نوجوانان را به درستی شناسایی کنند و آنها را در زمینه هایی که آمادگی و استعداد های خود را در آن زمینه ها شکوفا سازند. معلمان باید نسبت به اختلالات فردی یادگیرندگان با احترام برخورد کنند و در یادگیری مطالب درسی هرگز دانش آموزان را به رقابت وادار نکنند و از یکسان بار آمدن آنها بپرهیزند.

اگر معلمان به تفاوت های فردی فراگیرندگان توجه کنند، تقریباً می توان مطمئن شد که در هر کلاس، بیان یک موضوع و تدریس یک کتاب خاص در یک کلاس، هرگز به معنای آن نیست که همه ی دانش آموزان به صورت کاملاً یکسان درک نموده و از آن بهره می جویند. بعضی از دانش آموزان زودتر می فهمند و بعضی نیاز به زمان و توضیح بیشتری دارند.

سبک یادگیری در تفاوت های فردی

استعداد یعنی آمادگی طبیعی (عوامل ذاتی) یا اکتسابی (عوامل محیطی) برای انجام دادن بعضی کارها، بنا به گفته ادواردپارد روان شناس سوییسی وقتی افراد را در شرایط یکسان آموزشی قرار می دهیم بین آنها از نظر بازدهی تفاوت هایی دیده می شود، که عوامل این تفاوت ها را استعداد می نامیم. استعداد های هر فرد کم و بیش خاص خود اوست، بدین معنا که ممکن است یک فرد برای یک رشته از کارها استعداد خوبی داشته باشد اما برای رشته دیگر توانایی نداشته باشد، مثال ممکن است فردی در تحصیل موفق باشد، اما در کارهای فنی پیشرفت خوبی را نشان ندهد در این مورد ممکن است که بتوانیم او را با آموزش بیشتر به صورت یک مکانیک ماهر تربیت کنیم، اما این کار زمان بیشتر و تلاش زیادی را ایجاب خواهد کرد. هر فردی سبک یادگیری مخصوص خود یا به عبارتی ترجیحات خاصی دارد. سبک یادگیری بیانگر این است که هر فردی برای کسب دانش یا مهارت به روش متفاوتی نسبت به دیگران عمل می کند. این واقعیت، بیانگر این است که ما نمی توانیم به همه یادگیرندگان با یک روش، آموزش ها را ارائه دهیم. هر معلمی برای اینکه آموزش اثربخشی داشته باشد ابتدا باید انواع سبک های یادگیری را بشناسد. دانش آموزان از راه های مختلف اطلاعات و دانش را کسب می کنند. بنابراین برای اطمینان از موفقیت همه دانش آموزان در مدرسه، آموزش باید متناسب با نیازها و ترجیحات دانش آموزان تنظیم شود. یکی دیگر از عوامل تاثیرگذار بر یادگیری نگرش افراد به یادگیری می باشد. نگرش ارتباط مستقیمی با مفهوم انگیزش دارد که یکی از نکات بسیار مهم در جریان یادگیری است. اگر شاگرد انگیزه ای برای یادگیری



نداشته باشد، به زحمت یاد خواهد گرفت. انگیزش به حالت‌های درونی فرد که موجب هدایت رفتار او به سوی نوعی هدف می‌شود اشاره می‌کند که مستقیماً از نگرش یادگیرنده نسبت به یک موضوع یا درس نشأت می‌گیرد. بدین معنی که اگر دانش آموز نگرش مثبتی به یادگیری یک موضوع داشته باشد انگیزه و علاقه وی نسبت به یادگیری افزایش خواهد یافت و بالعکس. خانواده نیز بر روی نگرش یادگیرندگان نسبت به یادگیری تاثیرگذار است. خانواده‌ای که کودک را به آزمایش و کاوش در محیط تشویق می‌کند به احتمال زیاد در او نگرش مثبتی در مورد یادگیری ایجاد می‌کند

رابطه تفاوت های فردی و یادگیری

موضوع «مدرسه‌ای برای همه؛ نقش انعطاف‌پذیری آموزشی و توجه به تفاوت‌های فردی در بهبود یادگیری دانش‌آموزان» در پیوندی مستقیم با تحولات نوین در فلسفه تعلیم و تربیت، روان‌شناسی تربیتی، نظریه‌های یادگیری و رویکردهای عدالت‌محور در آموزش قرار دارد. در دهه‌های اخیر، یکی از بنیادی‌ترین نقدهایی که به نظام‌های آموزشی سنتی وارد شده، نادیده گرفتن تنوع واقعی دانش‌آموزان در فرایند یاددهی - یادگیری است. مدرسه در الگوی سنتی غالباً بر مبنای یک برنامه درسی نسبتاً ثابت، روش‌های آموزشی یکنواخت، زمان‌بندی مشترک و شیوه‌های ارزشیابی همسان طراحی شده است؛ گویی همه دانش‌آموزان از توانایی‌های شناختی، علایق، زمینه‌های فرهنگی، سرعت یادگیری و نیازهای عاطفی مشابهی برخوردارند. در حالی که ادبیات علمی حوزه تعلیم و تربیت نشان می‌دهد تفاوت‌های فردی نه یک وضعیت استثنایی، بلکه ویژگی طبیعی و پایدار هر جمع یادگیرنده است و هرگونه سیاست‌گذاری یا طراحی آموزشی که این اصل را نادیده بگیرد، در عمل به بازتولید نابرابری‌های آموزشی و تضعیف کیفیت یادگیری می‌انجامد. از این منظر، مفهوم «مدرسه‌ای برای همه» را باید تلاشی نظری و عملی برای عبور از الگوهای یکسان‌ساز و حرکت به سوی مدرسه‌ای دانست که پذیرای تنوع باشد و یادگیری را متناسب با ویژگی‌های متکثر دانش‌آموزان سازمان دهد. در این زمینه، اسمعیلی (۱۳۹۹) با تأکید بر ضرورت توجه به تفاوت‌های فردی در آموزش و پرورش، بر این نکته پافشاری می‌کند که کارآمدی هر نظام آموزشی در گرو آن است که دانش‌آموزان را به عنوان افرادی متمایز از نظر توانایی‌ها، انگیزه‌ها، علایق و ظرفیت‌های یادگیری بشناسد. در این نگاه، اگر آموزش و پرورش بخواهد به رسالت اصلی خود که همان فراهم آوردن فرصت رشد برای همه فراگیران است دست یابد، باید از منطق آموزش یکنواخت فاصله بگیرد و شیوه‌هایی را به کار گیرد که تفاوت در سطح آمادگی، سبک یادگیری، زمینه خانوادگی و ویژگی‌های شخصیتی دانش‌آموزان را به رسمیت بشناسد. اهمیت این دیدگاه در آن است که تفاوت‌های فردی صرفاً یک مسئله روان‌شناختی محدود به درون کلاس درس تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان عاملی تعیین‌کننده در موفقیت یا ناکامی سیاست‌های آموزشی مطرح می‌گردد. به عبارت



دیگر، بی‌توجهی به تفاوت‌های فردی می‌تواند یکی از ریشه‌های پنهان افت تحصیلی، بی‌انگیزگی، ناسازگاری با مدرسه و گسترش احساس نابرابری در میان دانش‌آموزان باشد.

در سطح مبانی نظری تربیت، باقری (۱۳۸۵) در بازخوانی مباحث تربیت اسلامی، انسان را موجودی دارای کرامت، اختیار، ظرفیت رشد و تفاوت در استعدادها و امکان‌های وجودی می‌داند. این تلقی، پیامدهای مهمی برای فهم مسئله مورد بحث دارد. اگر تربیت در معنای اصیل خود، فرآیندی برای هدایت متناسب انسان به سوی کمال تلقی شود، آنگاه نمی‌توان با رویکردی قالبی و همسان‌ساز، انتظار داشت که همه دانش‌آموزان در مسیر تربیتی یکسان و با شیوه‌ای واحد به شکوفایی برسند. از منظر باقری، تربیت مستلزم شناخت انسان در وضعیت واقعی اوست؛ انسانی که هم از حیث توانایی‌ها و هم از حیث زمینه‌های تجربی و اجتماعی با دیگران تفاوت دارد. بنابراین، مدرسه‌ای که در پی تحقق عدالت تربیتی است، باید این تفاوت‌ها را بخشی از حکمت تربیت‌پذیری انسان بداند، نه انحرافی از وضع مطلوب. این رویکرد، پشتوانه‌ای فلسفی برای ایده انعطاف‌پذیری آموزشی فراهم می‌آورد؛ زیرا اگر مقصد تربیت، رشد همه‌جانبه افراد باشد، راه‌های رسیدن به این مقصد نیز باید متناسب با تفاوت‌های واقعی آنان متنوع شود. در حوزه یادگیری و تدریس، جیمز و براون (۱۳۹۲) در اثر خود درباره یادگیری مبتنی بر تفاوت‌های فردی، بر این واقعیت تأکید دارند که فرایند یادگیری در میان دانش‌آموزان به صورت یکسان رخ نمی‌دهد و تفاوت در شیوه پردازش اطلاعات، ترجیحات شناختی و سبک‌های تعامل با محتوا، مستلزم بازطراحی محیط‌های آموزشی است. آنچه در این اثر برجسته می‌شود، عبور از درک ساده‌انگارانه تفاوت‌های فردی به سمت استفاده عملی از آن در طراحی آموزش است. بر این مبنا، معلم تنها انتقال‌دهنده محتوا نیست، بلکه طراح فرصت‌های متنوع یادگیری است؛ فرصت‌هایی که به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد از مسیرهای متفاوت به درک مفاهیم، حل مسئله و تولید معنا دست یابند. این نگاه، انعطاف‌پذیری آموزشی را از سطح یک توصیه کلی به سطح یک ضرورت روش‌شناختی ارتقا می‌دهد. در چنین رویکردی، تنوع در ارائه محتوا، تنوع در فعالیت‌های یادگیری، تنوع در تعاملات کلاسی و تنوع در ارزشیابی، عناصر مکمل تحقق یادگیری مؤثر برای همه دانش‌آموزان تلقی می‌شوند.

رضایی (۱۳۷۱) در بحث تفاوت‌های فردی و گرومبندی دانش‌آموزان، یکی از مسائل حساس و کاربردی در سازمان‌دهی کلاس درس را بررسی می‌کند. اهمیت کار او در آن است که نشان می‌دهد تفاوت‌های فردی تنها به شناخت ویژگی‌های دانش‌آموزان محدود نمی‌شود، بلکه به تصمیم‌های عملی مدرسه درباره نحوه ترکیب دانش‌آموزان، گرومبندی‌های آموزشی



و مدیریت فرصت‌های یادگیری نیز مربوط است. اگر گروه‌بندی دانش‌آموزان بر اساس معیارهای ثابت، تقلیل‌گرایانه و برجسته‌سازنده انجام شود، نه تنها به تقویت یادگیری نمی‌انجامد، بلکه ممکن است به بازتولید نابرابری، تضعیف عزت‌نفس و تثبیت انتظارات پایین از برخی فراگیران منجر شود. اما اگر تفاوت‌های فردی به نحوی پویا و انعطاف‌پذیر در فرایند گروه‌بندی مورد توجه قرار گیرد، کلاس درس می‌تواند به محیطی برای یادگیری تعاملی، تقویت همکاری و استفاده از ظرفیت‌های متنوع دانش‌آموزان تبدیل شود. از این حیث، ایده مدرسه‌ای برای همه مستلزم آن است که مدرسه از الگوهای سخت و سلسله‌مراتبی در دسته‌بندی دانش‌آموزان فاصله بگیرد و به سمت الگوهای بازتر و رشد‌مدار حرکت کند. در پیوند با زمینه‌های خانوادگی و عاطفی تفاوت‌های فردی، سادات (۱۳۸۴) در بررسی رفتار والدین با فرزندان نشان می‌دهد که بسیاری از تفاوت‌های آشکار در انگیزش، اعتماد به نفس، احساس امنیت روانی، خودپنداره و شیوه مواجهه کودکان با تکالیف یادگیری، ریشه در الگوهای تعاملی خانواده دارد. این نکته برای موضوع حاضر اهمیتی اساسی دارد، زیرا مدرسه‌ای برای همه نمی‌تواند صرفاً به تفاوت‌های قابل مشاهده در عملکرد تحصیلی اکتفا کند، بلکه باید لایه‌های پنهان‌تر شکل‌گیری تفاوت‌ها را نیز در نظر بگیرد. دانش‌آموزی که در محیط خانواده تشویق، حمایت و احترام را تجربه کرده، با دانش‌آموزی که در فضای سرشار از مقایسه، طرد یا کنترل افراطی رشد یافته است، از نظر آمادگی برای مشارکت در یادگیری، بسیار متفاوت خواهد بود. از این رو، انعطاف‌پذیری آموزشی تنها به تنوع روش تدریس محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم حساسیت تربیتی نسبت به زمینه‌های عاطفی و خانوادگی دانش‌آموزان نیز هست. در چنین خوانشی، مدرسه فراگیر مدرسه‌ای است که تفاوت‌های فردی را نه صرفاً به عنوان داده‌های شناختی، بلکه به عنوان پدیده‌هایی چندبعدی و زمینه‌مند درک می‌کند.

سیف (۱۳۵۷) در روان‌شناسی پرورشی، یکی از مهم‌ترین پשתوانه‌های نظری برای تبیین رابطه میان یادگیری، آموزش و تفاوت‌های فردی را فراهم می‌آورد. او نشان می‌دهد که یادگیری حاصل تعامل پیچیده میان ویژگی‌های فردی یادگیرنده، شرایط محیطی، کیفیت محرک‌های آموزشی و بازخوردهای ارائه‌شده در فرایند تدریس است. در این دیدگاه، آموزش مؤثر هنگامی رخ می‌دهد که معلم بتواند میان ویژگی‌های محتوای درسی و وضعیت شناختی و انگیزشی دانش‌آموزان تناسب برقرار کند. بدین ترتیب، ناکامی تحصیلی را نمی‌توان صرفاً به ضعف دانش‌آموز نسبت داد، بلکه باید آن را در نسبت میان ساختار آموزش و ویژگی‌های یادگیرنده تحلیل کرد. این رویکرد، بنیانی علمی برای نقد ساختارهای آموزشی غیرمنعطف به دست می‌دهد. وقتی همه دانش‌آموزان با روش، زمان و معیارهای یکسان ارزیابی می‌شوند، در واقع



فرضی نادرست درباره همگنی توانایی‌ها بر نظام آموزشی حاکم می‌شود؛ فرضی که با اصول روان‌شناسی یادگیری همخوانی ندارد. در امتداد همین مباحث، سیف و همکاران (۱۳۷۷) در روان‌شناسی رشد (۱) بر تفاوت در آهنگ رشد، ویژگی‌های شناختی، عاطفی و اجتماعی کودکان در مراحل مختلف تحول تأکید می‌کنند. از منظر این اثر، دانش‌آموزان حتی اگر در یک پایه تحصیلی مشترک باشند، لزوماً از سطح رشدی یکسانی برخوردار نیستند. برخی در رشد شناختی پیشروترند، برخی در تنظیم هیجان توانمندترند و برخی دیگر برای مشارکت اجتماعی یا تمرکز طولانی‌مدت نیازمند حمایت بیشتری هستند. این ملاحظات نشان می‌دهد که سن تقویمی به تنهایی نمی‌تواند مبنای طراحی آموزش باشد و معلمان باید حساسیت بیشتری نسبت به تفاوت‌های رشدی از خود نشان دهند. مدرسه‌ای که همه دانش‌آموزان را با انتظارهای یکسان و زمان‌بندی ثابت مواجه می‌کند، عملاً بخشی از واقعیت رشد انسانی را نادیده می‌گیرد. بنابراین، انعطاف‌پذیری آموزشی از منظر روان‌شناسی رشد نیز ضرورتی انکارناپذیر دارد؛ ضرورتی که هم در انتخاب محتوا و هم در میزان انتظار از عملکرد دانش‌آموزان باید بازتاب یابد.

نتیجه گیری

بررسی و تحلیل ابعاد مختلف موضوع «مدرسه‌ای برای همه» نشان می‌دهد که موفقیت نظام‌های آموزشی در بهبود کیفیت یادگیری و تربیت دانش‌آموزان، به طور مستقیم با میزان انعطاف‌پذیری آموزشی و توجه عملی معلمان و سیاست‌گذاران به تفاوت‌های فردی پیوند خورده است. یافته‌های مبتنی بر دیدگاه‌های روان‌شناسی رشد و روان‌شناسی تربیتی تأکید می‌کنند که تفاوت در سرعت یادگیری، علایق، استعدادها و سبک‌های شناختی دانش‌آموزان، واقعیت‌های انکارناپذیری هستند که سیستم آموزشی ملزم به تطبیق خود با آن‌ها است. بی‌توجهی به این تفاوت‌ها و اصرار بر شیوه‌های یکسان‌ساز سنتی تدریس، نه تنها اهداف تحصیلی را ناکام می‌گذارد، بلکه آسیب‌های تربیتی جبران‌ناپذیری مانند کاهش اعتمادبه‌نفس، اضطراب و طردشدگی را به همراه می‌آورد. در مقابل، پیاده‌سازی الگوهای تدریس منعطف و توجه به ابعاد تربیتی و اخلاقی متناسب با ویژگی‌های هر یادگیرنده، زمینه‌ساز شکوفایی همه‌جانبه استعدادهای نهفته دانش‌آموزان می‌گردد. این رویکرد به ویژه در تعامل میان نهاد خانواده و مدرسه از اهمیت بالایی برخوردار است، چرا که هماهنگی رفتاری والدین با نیازهای متمایز فرزندان و تداوم این نگاه در مدرسه، اثربخشی تربیت را دوچندان می‌کند. از بعد تحصیلی و آموزشی، انعطاف‌پذیری در روش‌های تدریس، ارائه محتوای چندرسانه‌ای، زمان‌بندی منعطف و شیوه‌های ارزشیابی پویا و توصیفی، کلیدهای اصلی بهبود عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان به شمار می‌روند. زمانی که معلمان در کلاس درس به

تفاوت های فردی توجه دارند، فرآیند یادگیری از یک تجربه مایوس کننده به فعالیتی جذاب و معنادار تبدیل می شود و انگیزه درونی دانش آموزان برای کسب دانش تقویت می گردد. علاوه بر این، استفاده از روش های خلاقانه گروه بندی و پرهیز از برجسته زدن های درسی به دانش آموزان، بستری را فراهم می کند تا همه یادگیرندگان بتوانند با همیاری یکدیگر رشد کنند و از تجارب هم بهره مند شوند. این امر به ارتقای کیفیت یادگیری در کلیت کلاس درس کمک کرده و شکاف پیشرفت تحصیلی میان دانش آموزان با سطوح مختلف توانمندی را به حداقل می رساند. مدارس پیشرو در هزاره سوم با اتکا به همین اصول توانسته اند محیط هایی یادگیرنده و پویا خلق کنند که در آن هیچ دانش آموزی نادیده گرفته نمی شود.

در نهایت، از بعد اجتماعی، تحقق مفهوم مدرسه ای برای همه، گامی اساسی در جهت استقرار عدالت آموزشی و توسعه پایدار انسانی در جامعه است. مدرسه منعطف و حساس به تفاوت های فردی، با پذیرش تنوع دانش آموزان و احترام به تفاوت های فرهنگی، شناختی و جسمانی آنان، الگوی کوچکی از یک جامعه عادلانه، دموکراتیک و همدل را به نمایش می گذارد. در چنین محیطی، دانش آموزان نه تنها مهارت های شناختی و علمی را می آموزند، بلکه پذیرش تفاوت ها، رواداری، همبستگی اجتماعی و مسئولیت پذیری را در عمل تمرین می کنند. بر این اساس، پیشنهاد می شود که نظام های آموزشی با اصلاح برنامه های درسی متمرکز، آموزش مداوم معلمان برای کسب شایستگی های حرفه ای در زمینه مدیریت تفاوت های فردی، و فراهم کردن ابزارها و منابع لازم در مدارس، گام های عملی را برای تبدیل مدارس به محیط هایی فراگیر، منعطف و تعالی بخش بردارند تا از این طریق، آینده ای روشن تر و عادلانه تر برای همه فرزندان جامعه تضمین شود.

منابع

1. اسمعیلی، صلاح. (۱۳۹۹). ضرورت توجه به تفاوت های فردی در آموزش و پرورش.
2. باقری، خسرو. (۱۳۸۵). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. تهران: انتشارات مدرسه.
3. جیمز، فرانسیس؛ براون، کنت. (۱۳۹۲). یادگیری مبتنی بر تفاوت های فردی (ترجمه: مجید نعمتی، حیدر تورانی). تهران: نشر قو.
4. رضایی، علیرضا. (۱۳۷۱). تفاوت های فردی و گروه بندی دانش آموزان.
5. سادات، محمدعلی. (۱۳۸۴). رفتار والدین با فرزندان. تهران: انتشارات سمت.
6. سیف، علی اکبر. (۱۳۵۷). روان شناسی پرورشی (یادگیری و آموزش). تهران: انتشارات آگاه.
7. سیف، سوسن و همکاران. (۱۳۷۷). روان شناسی رشد (۱). تهران: انتشارات سمت.



8. کرامت، نیکو؛ مهدی‌نژاد قوشچی، سودا؛ اسماعیل‌پور علی‌ملک، علی. (۱۴۰۲). توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان در فرایند تدریس برای معلمان. اولین همایش بین‌المللی معلمان برتر و مدارس پیشرو در هزاره سوم، بوشهر .

9. کریمی‌نوری، رضا؛ مرادی، علیرضا. (۱۳۷۰). روان‌شناسی تربیتی. دفتر برنامه و تألیف کتب درسی .

10. گنجی، حمزه. (۱۳۷۱). روان‌شناسی تفاوت‌های فردی. تهران: انتشارات بعثت .

11. معجز، نسیم؛ قربانی، الناز؛ رحیمی، عظیمه. (۲۰۱۷). تفاوت‌های فردی در یادگیری و آموزش. اولین کنفرانس ملی علوم اجتماعی

